

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم برای تأکید مطلب روایاتی را که در باب خلف وعد وارد شده، آنها را متعرض بشویم.

ابتدائاً از کتاب اخیری که نوشته شده یعنی جامع الاحادیث، در آنجا متعرضش شدیم و روایات خلف وعد و حتی مسئله آیاتی را که ایشان آورده بودند. عرض کردیم تمسک به آیات در کلمات مثل غزالی هم وارد بود. البته ایشان تمسک به آیه یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود، به آیه اوفوا بالعقود تمسک کردند. که عرض کردیم خیلی مشکل است آن. حالا می آید آن چون عرض نکردیم خواندیم آیاتش را. و انشاء الله متعرض خواهیم شد بقیه اش را.

و اما روایاتی که مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه در کتاب بحار، ایشان هم بابتی را قرار دادند، همین به حسب این چایی که دست من هست، جلد ۷۵، مثل اینکه چاپهای بعدی به خاطر آن فهرست را از وسط برداشتند این شماره ها کمی به هم خورده است.

علی ای حال باب ۴۷ به نظرم در ایمان و کفر است یا اخلاق است. کتاب العشرة معذرت می خواهم. در کتاب العشرة ایشان باب ۴۷. ایشان لزوم الوفاء بالوعد و العهد. ایشان قائل به لزوم شدند. نمی دانیم حالا این عبارت را که گذاشتند واقعا ملتزم شدند به وجوب یا مثلاً ظواهر روایت را دیدند.

ایشان در آیاتی را که در کتاب آوردند، آیات عهد را هم اضافه کردند. (اوکل ما عاهدوا عهداً)، یا مثلاً (و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون)؛ اینها آیات هم اضافه کردند. آیه (یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون) را هم آوردند.

س: اضافه کردند به معنی وعد یعنی یا به خاطر اینکه عهد توی عنوان باب است؟

ج: نمی دانم. عنوان باب این است لزوم وفا بالوعد و العهد. شاید به خاطر عهد، کلمه عهد

علی ای حال ایشان بعد هم آیه را آوردند، آیه اسماعیل صادق الوعد را هم نیاوردند، تعجب است.

س: چرا، و اذکر فی الكتاب اسماعیل، همان اول است

ج: اولش است؟

س: همان بعد اوفوا بالعقد

ج: هان، واذکر فی الكتاب اسماعیل، چرا، له کان صادق الوعد. کمی را آورده، همه آیه را نیاورده است. علی ای حال چرا اشتباه کردم.

روایاتی را که ایشان در اینجا ذکر فرمودند، اولش حدیثی است که از خصال مرحوم صدوق نقل کردند. جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عبدالله بن المغیره، عن جده حسن، من سابقا عرض کردم یکی از بزرگان اصحاب ما که اهل کوفه است، عبدالله بن مغیره است که خب راجع به ایشان ثقة ثقه، جزو اصحاب اجماع هم هست. یک بحث های خاصی هم دارد که الان نمی خواهم متعرض بشوم.

ایشان نوه ای دارند به نام حسن بن علی. معروف است به حسن بن علی کوفی که ایشان هم جزو اجلاست و ایشان هم البته باز بحث های خاص خودش را دارد. این حسن نوه ای دارد به نام جعفر، این حسن که نوع عبدالله است. این صدوق از ایشان نقل می کند. مرحوم صدوق مقداری از میراث های اینها را از این خاندان نقل می کند. عرض کردم یکی از کارهای صدوق که شاید تا یک حدی هم عقلایی باشد، میراث ها را از راه پسرها نقل می کند.

البته الان بنای علمای ما، یعنی بنای علما بعد از علامه این احادیث را تضعیف می کنند؛ چون اینها خیلی هایشان توثیق ندارند دیگر. اینها تضعیف شدند. لکن شاید حالا چون گفت که می خواهیم عیش را بگوییم حسنش را هم بگوییم. شاید نکته ای که مرحوم صدوق نقل کرده بیشتر همین جنبه خانوادگی و فامیلی باشد. میراث های آبا و اجداد.

علی ای حال ما عده ای داریم یکی از نوه های مرحوم احمد برقی است که صدوق از ایشان نقل می کند. این نوه حسن بن علی است. صدوق از ایشان نقل می کند. پسر محمد بن یحیی، مثلا احمد بن ادریس جزو اجلاء اصحاب است، پسری به نام حسین دارد، حسین بن احمد بن ... نمی شناسیم، صدوق از ایشان نقل می کند، از پدرش. حسین بن احمد عن این یک اشکال کثیر الورد است در کلمات صدوق. از این خاندان های علمی از نوه ها و پسرها نقل می کند که اینها خیلی هایشان ناشناخته هستند. و طبیعتا هم همان نزاع معروف که مثل آقای خویی می گویند اینها حدیث ثابت نیست، حجت نیست؛ چون وثاقت آنها ثابت نشده. من فکر می کنم مرحوم صدوق نظر مبارکشان مسئله خانوادگی و فامیلی بوده است. یعنی و این هم انصافا تا یک حدی عقلایی است یعنی انصافا ماها، مثلا یک کسی که نوه مجلسی است یک کتابی از مجلسی داشته باشد، یا نوه فیض یا نوه ملا صدرا یا دیگران، غرض توی مسائل فامیلی یک مقداری این حساب را می کنیم؛ یعنی میراث های خاندان های علمی انصافا تا یک مقداری موثر هست. اما برسد تا حد وثاقت و حجیت فی ما بینما و بین الله این روشن نیست.

عن جده، پس یک اشکال، عنوان عامی برای شما باز کردیم. عده‌ای هستند که صدوق از آنها نقل می‌کند و مشترک ورود اشکال هستند. و اینها را بعضی اصلاً نمی‌شناسیم. یعنی مثلاً فرض کنید اسمش جعفر بوده یا مثلاً اسمش حسین بوده، اشتباه‌ها جعفر آمده، کلاً اینها را نمی‌شناسیم.

و یک مطلب دیگر حالا انشاء الله بعد عرض می‌کنم یک مشکل دیگر است که این باید رویش یک فکر اساسی بشود در رجال شیعه. حالا اجمالاً عرض می‌کنم.

یکی دیگر هم اینکه ما اصولاً خیلی از مشایخ قم را نمی‌شناسیم. این هم درد بزرگی است. چون منشأ این شده که خیلی از روایات الان طرح بشود به خاطر اینکه بگوییم این فرد مجهول است. این مدتی است من خیلی فکر من را مشغول کرده، خود من هم تا حالا فکر نمی‌کردم حجم قضیه خیلی، خیلی بزرگ است، حجم قضیه خیلی زیاد است، آشنایی ما با مشایخ قم کم است. چون مهم‌ترین کتاب ما کتاب فهرست نجاشی است که ایشان اصلاً متعرض اینها نشده، اینها کتاب ندارند. و رجال مرحوم شیخ است، ایشان هم نمی‌دانم حالا چرا، بالاخره ایشان طوس بودند بعد بغداد، توی راه شاید به قم سر زده باشند، ایشان هم ندارد، خیلی کم دارد. و اینها هم اگر بحثی راجع به اینها بشود بیشتر آن که الان ما می‌دانیم، بحثهای رجالی است، معلوم نیست اینها صاحب تألیف بودند.

اصولاً قم یک نقش خیلی بزرگی در تنقیح و تصحیح کتب و روایات ما دارد، در هر دو. ما اصطلاحاً در کتب تعبیر به اجازه می‌کنیم، در روایات تعبیر به سند می‌کنیم. قمی‌ها هم در اسانید و هم در اجازات خیلی تأثیرگذارند. و مشایخ زیادی دارند، احساس ما این است که اینها مشایخ بزرگی هستند. اما معلومات ما خیلی کم است. این هم درد خیلی بزرگی است. این را من نمی‌گویم؛ چون تو حالا اصلاً خود من توجه نداشتم، این تازگی توجه ما پیدا شده که این شاید بعدها بتوانیم یک کاری بشود که این مشکل حل بشود. و این خیلی از روایات را می‌تواند درست بکند یا خراب بکند.

حالا امثال اینهایی که جعفر بن علی که اینجا آمده، این الا ما شاء الله؛ چون خیلی از اولاد و نوه‌های علما در قم بودند که صدوق نقل می‌کند، هیچی از آنها ما نمی‌شناسیم. کلاً از آنها ما نمی‌شناسیم. غیر از آنها هم هستند شاید یک چیز مختصری بشناسیم. مثلاً ما شخصی به نام علی بن سندی داریم، جزو مشایخ بزرگ قم است، انصافاً هم خیلی تأثیرگذار است، خیلی معلومات نداریم. البته در رجال کشی توثیق ایشان آمده. آقایان هم بحث کردند که این توثیق مال کیست و آن علی بن اسماعیل کی هست، علی بن سندی علی بن اسماعیل هست یا نیست.

به هر حال همان هم که توثیق آمده رویش ابهام دارند. در صورتی من وقتی روایات، خود من شخص من کاری ندارم به رجالی ها، نگاه می کنیم حس می کنیم این علی بن سندی جزو شخصیت های بزرگ قم است. آن احساسی که ما داریم در روایات ایشان، ایشان جزو شخصیت های بزرگ است. اما آن مجموعه ای که ما داریم خیلی کم است. راجع به مثل این جعفر که اصلاً نداریم، نه اینکه خیلی کم است. یعنی آنچه که داریم صدوق از او نقل کرده گفته رضی الله عنه. این کلش همین است، دیگر چیز دیگری از اینها نداریم جعفر.

احساس من این است خوب دقت بکنید، به نظر من باید یک چند دفعه عرض کردیم یک حوض های کر درست بکنیم. یک حوض کری درست بکنیم برای مشایخ قم. این صنف مشایخ قم که خیلی معلومات ما راجع به آنها کم است. انشاء الله امیدواریم این کتاب تاریخ قم می دانید، تاریخ قم مال قرن چهارم است دیگر، حدود سالهای ۳۷۰ - ۳۶۰، کتاب خوبی هم هست، خیلی کتاب مفیدی است، فوق العاده مفید است. مال حسن بن محمد به اصطلاح قمی. خیلی کتاب مفیدی است. متأسفانه نسخه ای که به ما رسیده، هم نسخه فارسی است، نسخه عربی اصل نیست، و تقریباً شاید نصف کتاب شاید ثلث کتاب، چون اصل کتاب را ندیدم چقدر است، خیلی کم است. آن وقت در بعضی جاها می گوید من در فصل شانزدهم علمای قم را بیان می کنم. این متأسفانه فصل شانزدهم نیست. حالا جاهای دیگرش، این قسمت هایی که از تاریخ قم رسیده، بیشتر مال همین میزان مالیات این دهات اطراف قم و نمی دانم آب این چقدر است و آب آن چقدر است، اینها چیزهایی است که اصلاً به درد ما کلاً نمی خورد، شاید بیشتر کتاب این است الان. امور مالیاتی و سهمیه آب اینها که اصلاً کلاً به درد ما فعلاً نمی خورد.

این فصل شانزدهم کتاب اگر خدا در جایی پیدا بشود، کتابخانه ای پیدا بشود یا شاید بوده نشناخته اند.

س: بعد کلامش حجت است؟

ج: خیلی مرد دقیقی است.

س: برای ما به درد می خورد؟

ج: خب خیلی مفید است به هر حال یک چیزی است بالاخره. اگر با این تفسیری که کتاب را نوشته، راجع به علمای قم نوشته باشد، خب خیلی موثر است. ایشان آخر قرن چهارم است تقریباً، معاصر صدوق است.

س: توثیق هم دارد خودش؟

ج: خودش نه، اصلاً شناسایی کامل ندارد. اما من حیث المجموع کتابش، کتاب علمی خوبی است، خوب نوشته. یعنی خب می فهمیم ما دیگر نمی خواهد دنبال تعبد بگردیم، تعقل هم می توانیم بکنیم.

علی ای حال این یک مصیبتی است حالا من نمی خواستم بگویم، امروز باز کردم؛ چون دلم می خواهد روی این کار جداگانه بشود روی رجال، و این خیلی تأثیرگذار است. متأسفانه یک چند تا رجال مهم ما در بغداد نوشته شده، برقی هم که در قم است، احتمالاً مثلاً همان تا حدود ۲۶۰ و ۲۷۰ خودش را نوشته. اینهایی که مشایخ بعدی هستند متعرض نشده. به هر حال ما یک مشکلی داریم، این مشکل س: از مسانید عامه می شود پیگیری کرد؟

ج: آنها هم ندارند، آنها که به طریق اولی ندارند. چون قم هم شیعه هستند اصلاً. حالا مثلاً علمای شیعه ای که در بغداد بوده ممکن است عامه بنویسد، قمی ها را که اصلاً نمی نویسند، چون آشنایی با آنها ندارند.

س: اصلاً آقا قم کی قم شد؟ قبل از غیبت صغری یا

ج: بله، قم که از اول بود، اصلاً شهر نبود، شهر قم، کومه، کومه یعنی خیمه. خیمه خیمه بود مثلاً اینجا زندگی چوپانی داشتند، به خاطر اینکه اینجا آب بود و مثلاً مرتع بود، بعد اشاعره آمدند در زمان حضرت سجاد (ع)، جد احمد، اینها آمدند، تدریجاً آنها شهر را شهر کردند، برج و بارو و هفت منطقه اش کردند، و چون آنها این کار را کردند، حاکم شهر هم از طرف حکومت ری که قم زیر نظرش بود، اشاعره بود. تا مدت ها، خود احمد اشعری نجاشی می گوید کان صاحب سلطان، تا خود احمد هم... یعنی اشاعره اضافه بر اینکه اینها عرب بودند و می توانستند بروند با اهل بیت (ع) تماس بگیرند و کتابهای شیعه را از کوفه بیاورند، اضافه بر اینها ریاست سیاسی قم هم دستشان بود. خود احمد، پدرش محمد، جدش عیسی، اینها قدرت های سیاسی قم هم بودند. این که از چه زمان؟ در همین کتاب تاریخ رسمی شهر شدنش هم دارد، در اصطلاح آن زمان اگر یک شهری بزرگ بود که دیگر اهمیتی پیدا می کرد، نماز جمعه توش اقامه می شد. برای این کار طبق یک مراسم و تشریفات، مسجد، یعنی یک منبر به عنوان نماز جمعه می آوردند با تشریفات ولی از بغداد، در این کتاب نوشته سال ۱۸۰ - صد و نمی دانم چه سالی، نوشته که منبر نماز جمعه را از بغداد به قم آوردند. نقل می کند تاریخ، یعنی آن زمان دیگر شهر رسمی، شهر رسمی که بزرگ...

کتاب، کتاب مفیدی است، اما عرض کردم ما این باید روشن بشود یعنی به نظر من انصافاً یکی از نقاط مبهم حدیث شیعه این قسمت است. ما در قم مشایخ خوبی داریم، و انصافاً به آن مقداری که مخصوصاً تعقلاً خود ما وجدانا، حس می کنیم اینها شخصیت علمی

هستند، اما داده‌های ما آن که الان در اختیار ماست خیلی کم است. مثلاً ما از جعفر هیچ اسمی نداریم، جز اینکه صدوق از ایشان نقل کرده است. غیر از این هیچ راهی از ایشان نداریم.

عن جده، مراد از جد در اینجا حسن بن علی است که معروف است به حسن بن علی کوفی، ایشان بزرگوار و ثقه و جلیل القدر است. عن عمر بن عثمان، این هم از بزرگان ماست، عن جده الحسن، من اینها را کمی توضیح می‌دهم برای اینکه آن محیط و جو روشن بشود. عن سعید بن ۱۴:۰۷ ظاهراً دیگر از اینجا سنی می‌شود. عن ابن لهیعه، از عبدالله بن لهیعه، از بزرگان اهل سنت است محل کلام است. بینشان.

عن ابی مالک، سنی می‌شود اما بر می‌گردد باز به شیعه.

قال قلت لعلی بن الحسین اخبرنی بجمیع الشرایع الدین، اگر یاد آقایان باشد، من عرض کردم تولید میراث‌های علمی ما، از سال هشتاد تا ۱۵۰ است، تولید اولیه. از زمان حضرت سجاده (ع). ببینید مثلاً از این جور روایات از امام سجاده (ع) داریم. اقسام صوم از سجاده (ع) داریم. این که من می‌گویم مثلاً به اصطلاح روایات تولید علم ما از زمان حضرت سجاده (ع) است، مراد این است. البته انتشارش قوی‌تر است زمان امام باقر (ع) است و اقوای از آن زمان امام صادق (ع) است. این سال هشتاد مثلاً این جزو میراث‌های کوفه ما می‌شود در سال هشتاد تا ۱۵۰. بعد آمده به قم.

حالا این کیفیت آمدن به قم احتمالاً توسط حسن بن علی کوفی باشد. توسط ایشان به قم آمده است. لکن میراث خیلی نفی نیست. شرایع الدین قال قول الحق و الحكم بالعدل و الوفاء بالعهد؛ حالا به قول شما راست است، احتمالاً چون صاحب بحار عهد را غیر از وعد گرفته باشد، در عنوان دو تا آورده است.

باز از روایاتی که ایشان آورده در ایشان رمز لام زده. لام یعنی خصال. ابی عن الکمندانی، اینجا کمندانی چاپ کرده است. دیروز در خارج بحث عرض کردم صحیح این کلمه چون خیلی‌ها متحیرند که این کلمه چیست، کمیدانی. البته این ذال بودنش روی تلفظ قدیم، کمیدان. کمیدان یعنی کومه میدان. یک قاعده‌ای داشتند که اگر دال قبلش حروف علت و ساکن باشد ذال می‌خواندند و الا دالش خوانند، و الا دال می‌گفتند. مثل استاذ، تلمیذ، چون قبلش الف هست و ساکن. مثلاً اینجا کمیدان، می، یاء ساکن است، اگر یاء ساکن بود. مثلاً خرداذ، اولی را دال می‌گفتند دومی را ذال می‌گفتند. بغداد، اولی را دال می‌گفتند دومی را ذال می‌گفتند؛ چون اولی قبلش غین است، دومی

قبلش الف است. مثلا خرداذ، مرداذ، این جوری می نوشتند. استاذ، تلمیذ... اگر البته بعضی از موارد هم بوده مثلا چنین بود، بود را بوذ نوشتند. قاعدتا باید بود نوشته بشود. حالا دیگر وارد بحث املا و این حرفها نشویم.

این کمیدان، کمیدان یعنی کومه میدان. آن وقت میدان را در آن زمان تلفظ می کردند میدان. به جای میدان می گفتند میدان. حالا ما به فارسی امروزش می کنیم، می شود کومه میدان. و این طبق همان قاعده فارسی است نه قاعده عربی. در قاعده فارسی مضاف الیه مقدم است. مثلا الان در لغت انگلیسی همین طور است. مضاف الیه بلکه بر صفت هم مقدم است. مثل نوروز یعنی روز نو، این فارسی قدیم است.

پس این اسمش میدان کومه، یعنی میدان قم. اسمش این بوده است. میدان را میدان تلفظ می کردند، کومه هم یعنی قم. این لفظی که الان متحیرند یعنی چه! کمندان، اینجا که کمندان چاپ کرده است. ضبطش کمیدان، که در اصل کومه میدان بوده است. که مراد میدان کومه، یعنی میدان کومه. میدان کومه یعنی میدان خیمه، چادر. که این کلمه کومه بعدها تبدیل به قم شده، تعریبا، شد میدان قم. کمیدان. شاید ظواهر این باشد که همین میدان کهنه فعلی باشد همین حدود مسجد جامع. لکن دیدم بعضی از این معاصرین اگر اشتباه نکرده باشم حدود اواخر باجک نوشته این طرف. کمیدان طبق شواهد اینجا باشد.

س: خود قم هم بعضی معنا می کنند به خاطر

ج: ابلیس، مثلا قم، روشن نیست

س: پایگاهی دارد؟

ج: نه.

عن ابن عیسی عن ابن ابی عمیر؛ ابن عیسی اختصارات مرحوم صاحب بحار است. عرض کردم کرارا و مرارا به هر حال کتاب وسائل یکی از امتیازاتش، اختصار دارد، کم دارد. سعی کرده آنچه که در متن کتاب است، همان را کافی بیاورد. هم وافی و هم بحار هر دو ایشان اختصار دارند. هم وافی و هم بحار. مثلا نوشته عن ابن عیسی، این در کتاب عن ابن عیسی نیست، توی کتاب هست احمد بن محمد بن عیسی. این الان کار بحار و وافی علمی نیست. دقت می کنید؟ کار بحار و وافی کار وسائل علمی تر است. باز خود وسائل هم جاهایی که

مثلا از امالی شیخ مفید نقل می کند، اسم کمی طولانی است، پنج شش تا اسم برده و مخصوصا سنی هاست، ایشان آنجا را هم اختصار کرده است. لکن آن هم مطلوب نیست.

الان از نظر روش علمی، روش علمی الان، قابل قبول، ما باید آن متنی که در آنجا هست، سند و متن، همه را همان طور که کامل است بیاوریم. دست کاری توش نکنیم. اما این هست، در کتاب بحار و در کتاب وافى، چون من گاهی حالا چون نمی شود یک دفعه بگویم، مزایا و فوارق بین این سه مجموعه متأخر، یعنی وافى و بحار و وسائل را هم عرض می کنم که روشن بشود.

عن ابن ابی عمیر عن حسین بن مصعب، به نظرم حسین بن مصعب توثیق خاصی ندارد به همین روایت ابن ابی عمیر، البته اینجا یک کمیدانی دارد که این هم توثیق ندارد.

قال سمعت ابا عبدالله يقول ثلاثة لا عذر لاحد فيها اداء الامانه الى البر و الفاجر و الوفاء بالعهد البر و الفاجر؛ البته این چون عهد را احتمالا به عنوان خودش گرفته باشد.

بله، باز دو مرتبه در کتاب خصال، چون این مال عهد است، فعلا خیلی واردش نمی شویم. این سند نسبتا بد نیست. به هر حال هم دوم و هم سوم اجمالا بد نیست.

آن وقت باز از خصال، احمد بن ابراهیم بن بکر، احتمالا از مشایخ از اهل سنت است. مشایخ بودنش هم روشن نیست.

عن زید بن محمد البغدادی که ایشان هم از اهل سنت است و نمی شناسیم. عن عبدالله بن احمد بن عامر، این عبدالله بن احمد بن عامر طائی، این یکی از چهره هایی است که، یعنی ادعا کرده پدر من یک کتاب مسند از حضرت رضا (ع) نقل کرده است. من سابقا عرض کردم در ائمه ما (ع) این حالت مسند، یعنی که امام (ع) بفرمایند اخباری ابی عن ایبه عن علی مثلا، حالا یا کلام حضرت امیر (ع) یا رسول (ص)، این را اصطلاحا مسند می گویند این اخبارنا. این ابتدائا در موجود ما مال حضرت سجاد (ع) است که همین مسند زید باشد.

از امام باقر (ع) تک تک است روایات، معلوم نیست به صورت کتابی باشد. از امام صادق (ع) شاید بیست سی تا داشته باشیم که مشهورترش کتاب سکونی است. و آن کتاب ابوالبختری، عن جعفر عن ایبه عن آبائه. از موسی بن جعفر (ع) هم چهار پنج تا، سه چهار تا داریم که یکی هم چاپ شد، مسند امام کاظم (ع). از حضرت رضا (ع) زیاد داریم. شاید هفتاد هشتاد تا باشد، خیلی زیاد داریم از حضرت رضا (ع) از همه بیشتر داریم.

آن وقت توی اینها درجات دارد؛ اشهرش همین است. اشهر مسانید حضرت رضا(ع) که از همه مشهورتر است، این نسخه ای است که احمد بن عامر نقل می کند و عبدالله پسرش از ایشان نقل می کند. به نظرم حالا توی کتاب نجاشی هم هست، یا توی احمد بن عامر عنوانش را آورده یا توی عبدالله بن احمد عامر. له نسخه عن رضا(ع)، اگر آقایان کتاب نجاشی مقابلشان باشد. آن وقت احمد بن عامر ادعا می کند که من در سال ۱۹۵، یا ۱۹۲، به نظرم آنجا تاریخ دارد، از حضرت رضا(ع) شنیدم که احتمالا توی مدینه باید باشد قاعدتا. پسر ایشان هم نقل می کند این عبدالله که از پدرم سال ۲۶۰ شنیدم. خیلی زیاد است، حدود حالا چرا با این تفاوت سنی. مثلا بچه کوچکش بوده، تفاوتش زیاد است. و فعلا هم یاد نمی آید، یا کم اگر باشد، غیر از عبدالله از پدر نقل کرده باشد. خود عبدالله هم وفاتش حدود ۳۲۴ است به نظرم اگر اشتباه نکرده باشم. توی مصادر ما نیامده، در نسخه های اهل سنت به نظرم دارد. خود عبدالله هم ۳۲۴ است. این معاصر کلینی است. اگر درست باشد، معاصر کلینی است. کلینی هم اصلا نقل نکرده، این هم خیلی عجیب است. این مقدمات را عرض کردم برای این جهت.

علی ای حال چون این بحث تاریخی لطیفی دارد، آشنایی شما با مصادر اهل بیت(ع)، مسانید خصوصا، مسانید حضرت رضا(ع) خیلی بحث مهمی است. من فقط خیلی اشاره اجمالی... این جزو مشاهیر مسانید حضرت رضا(ع) است، بلکه اشهرشان این است. خوب دقت بکنید مرحوم عبارت نجاشی را آقایان در کامپیوتر داشته باشید، نجاشی بعد از اینکه، نجاشی هم همین را آورده، توی ذهن من نمی دانم توی عبدالله عنوان زده یا در احمد بن عامر؟ شاید هم در احمد باشد، احمد بن عامر، الطائی، عنوان زده، نجاشی هم می آورد سندش را ذکر می کند، بعد از اینکه می گوید عن الرضا علیه السلام عن ابیه عن آبائه، حالا نمی دانم عن آبائه توی ذهنم نیست، بعد نجاشی می گوید و النسخة حسنة. خوب دقت بکنید، و النسخة حسنة. این النسخة حسنة معنایش این است که نجاشی هم به تعقل رو آورده نه به تبعد. نمی آید بگوید این احمد بن عامر ثقة است، عبدالله ثقة است؛ می گوید مضمون رساله خوب است. خوب دقت بکنید. و النسخة حسنة، خیلی می خواهم تأکید می کنم.

مثلا بعضی خیال کردند این عبارت نجاشی توثیق یا تحسین است. به قول آقایان چون می گویند ثقة است یا حسن، ناظر است، برای احمد بن عامر. هیچ کدام نیست. اصلا ناظر به مولف نیست. اشتباه شده است. خوب دقت بکنید. نه مولف را توضیح می دهد نه پسرش را. نه احمد بن عامر را نه عبدالله. در حقیقت کتاب را. می گوید روایاتش قشنگ است، نسخه حسنة.

آن وقت آن نکته فنی خوب دقت بکنید، چون هر کلامی را که گفتیم همین جور دنبالش بروید تفریعاتش، نکته فنی این که شما ملزم نیستید بر کلام نجاشی. می شود شما هم نگاه کنید بگویید نه آقا این نسخه خیلی حسن هم نیست. نجاشی نظر مبارکش این نسخه حسنه است. نکته فنی روشن شد؟

اگر جایی تعبد بود، مثلاً گفت این ثقة، خب ما دلیل هم نداشته باشیم فرض کنید قول نجاشی به هر نحوی چون محل کلام است دیگر، حجیت قول رجالی روی چه جهتی، وارد آن بحث نمی شویم. اما اگر دقت بکنید اگر آن عبارت را آوردند آقایان از کامپیوتر بخوانند که من توضیح بدهم. این را من کمی توضیح بدهم، چون جاهای دیگر هم داریم. اختصاص به اینجا ندارد.

س: آخرش را بخوانیم فقط؟

ج: نه از اولش، احمد بن عامر، احمد آورده؟

س: بله، احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عامر می رود

ج: وهب، بله، الطائی، آخری

س: ویکنی احمد بن عامر ابی الجعد قال عبدالله ابنه فیما اجاز

ج: نه، نمی شود قال عبدالله

س: چرا اینجا

ج: قال عبد النوح

س: نه عبدالله ابنه، ابنه

ج: هان، قال عبدالله ابنه، هان قال عبدالله، درست است. قال عبدالله، همین که اینجا اسمش هست. عبدالله بن احمد. قال عبدالله

ابنه

س: ابنه فی ما اجازنا الحسن بن احمد بن ابراهیم حدثنا ابی قال حدثنا عبدالله

ج: ببینید مرحوم نجاشی عبارت را آورد، قال، پسرايشان، بعد سندش را به این کلام پسر می آورد. فی ما حدثی این رسم بوده، قال فلان،

این سندش این که این کلام مال عبدالله است. فی ما حدثی حسن بن

س: این فی ما اجازنا الحسن بن احمد کلام نجاشی است یا کلام ابنه؟

ج: نه کلام نجاشی. یعنی قال عبدالله ابنه فی ما اجازنا، اگر حسین بن ابراهیم باشد که ابن غضائری است، الان حسن ابراهیم را

نمی شناسیم

س: حسن بن احمد بن ابراهیم

ج: نمی شناسیم، از علمای سنی شاید باشد. بله

س: حدثنا ابی قال حدثنا عبدالله قال اولد ابی سنة سبعین خمسين و مائة ولقى رضا عليه السلام

ج: ببینید، صد و هفتاد و پنج، ولقى صد و نود و پنج، نیست؟

س: صد و پنجاه و هفت

ج: ولقى الرضا صد و نود و پنج، نیست؟

س: سنة اربع اسعين و مائه، صد و نود و چهار

ج: صد و نود چهار، یک سال اشکال ندارد، حافظه ما، یک سال مصالحه می کنیم. صد و نود و چهار

س: و مات الرضا عليه السلام بطوس سنة ۲۷:۳۷

ج: حالا این محل کلام است، این ضبط تاریخ حضرت رضا(ع)

س: و شاهدت ابی الحسن و ابا محمد علیهما السلام

ج: شاهدت ابی الحسن یعنی حضرت هادی(ع)، ابا محمد امام عسکری(ع). این تعبیر که شاهدت نمی گوید مثلاً اروی عنهما، شاید

همان کاشف از سنی بودن، چون ظاهراً سنی هستند پدر و پسر. یعنی تا من امام عسکری(ع) را من دیدم، شاهدت، خود عبدالله، این

کلامی است که نجاشی و این سندی که گفتم که اهل سنت است، از عبدالله پسرش نقل می کند. می گوید من ابا الحسن را هم دیدم که مراد حضرت هادی (ع) باشد و ابا محمد هم دیدم که مراد حضرت عسکری (ع) باشد. و شاهدت

س: این سنی است که می گوید شاهدت، برای چه می گوید شاهدت؟

ج: بله، یعنی دیدم حضرت را توی سامرا رفتم دیدم

س: نه چرا نقل می کند وقتی که قبول ندارد؟

ج: خب می گوید دیدم دیگر، یعنی من عمرم تا آنجا رسید، تا آن زمان رسید. عمر خودش را دارد می گوید.

س: و کان ابی موذن

ج: می گوید پدرم موذن، این هم روشن نیست؛ چون حضرت که تحت حبس خانگی بودند، رفت و آمد نداشتند. خیلی عجیب است.

به نظرم اشتباه کرده، یک ابو الحسن دیگر فهمیده است. علی ای حال روشن نیست که حضرت هادی (ع) یا حضرت عسکری (ع) نماز جماعت می خواندند که ایشان موذنشان باشد. اصلا ارتباط شیعه با ایشان نبود، چه برسد به اینها.

بله، بعد بفرمایید

س: و مات علی بن محمد علیه السلام، یک علیه السلام بین چیز گذاشته، سنة اربع و اربعین و مأتین،

ج: اربع و اربعین؟

س: بله

ج: بله، درست است این درست است. چون شش سال، و مات الحسن سنه ۲۶۰

س: سنة ستین و مأتین يوم الجمعة بثلاث فلان

ج: يوم الجمعة ل چه؟

س: بثلاث عشرة خلص من المحرم

ج: این غلط است. یعنی وفات شهادت امام عسکری (ع) مسلم روز هشتم ربیع است. این که دیگر مسلم است. این را اشتباه نوشته،

دوازدهم محرم را اشتباه نوشته. خیلی خب بفرمایید

س: وصل علیه المعتمد ابو عیسی بن المتوکل

ج: معتمد ابن متوکل، این هم درست است بفرمایید

س: رفع الیه هذا النسخه، نسخه عبدالله بن احمد عامر الطائی ابو الحسن احمد بن محمد بن موسی الجندی،

ج: ابن الجندی، ایشان، این تا اینجا آن کلام تمام شد.

س: پس آن کلام، کلام نجاشی نبوده

ج: نه کلام عبدالله بوده. عبدالله مطالبی را گفت بعضی درست و بعضی غلط. بعد خود نجاشی می گوید رفع علی هذا النسخه، خیلی

عجیب است، نمی گوید حدثنا، این نسخه مراد از این نسخه همین صحیفه الرضا است. الان معروف شده به نام صحیفه الرضا (ع)، گاهی

هم می نویسند مسند لامام رضا (ع). این اسمش انتزاعی است، مجموعه روایاتی است که از حضرت رضا (ع).

این کلام نجاشی، رفع الی هذه النسخه ابن الجندی؛ ابن الجندی از علمای اهواز است که ساکن بغداد بوده و شاگرد ابن عقده هم

هست. و کتابهای ابن عقده را برای مرحوم نجاشی نقل کرده است. اجازه داشته است.

س: حاج آقا، احمد بن محمد بن موسی الجندی، همان احمد را می فرمایید؟

ج: همان ابن جندی، معروف به ابن الجندی. ابن الجندی می گوید این کتاب را برای من نقل کرد. عادتاً باید بعدش هم چیز باشد،

عادتاً باید بعدش ابن عقده باشد.

خب رفع الی هذه النسخه، بفرمایید بقیه اش

س: رفع الی هذه النسخه عبدالله بن احمد بن عامر الطائی ابو الحسن احمد بن محمد بن موسی الجندی، شیخنا رحمه الله قرأتها

علیه حدثکم ابو الفضل عبدالله بن احمد بن عامر قال حدثنا ابی قال حدثنا الرضا علی بن موسی علیه السلام

ج: ایشان از ابن الجندی مستقیماً نقل می کند از عبدالله بن عامر. این هم توضیحاتش را عرض کردیم. حالا که دیگر از بحث خارج

شدیم.

در سابق رسم بود، وقتی کتاب قرائت می شد، تعبیر حدثا دیگر نمی گفتند، حدثکم می گفتند. این نکته فنی در آن زمان است. چون می گوید قرأت علیه الکتاب؛ خود نجاشی این صحیفه الرضا(ع) را بر ابن الجندی خوانده است. آن وقت چون بر ابن الجندی خوانده، چون قرائت است، وقتی می خواستند تعبیر بکنند، نمی گفت نجاشی حدثی، می گفت قرأت علیه حدثکم عبدالله بن احمد. این کلام به اصطلاح ابن الجندی است که نجاشی می گوید حدثکم، ابن الجندی گفت که ابن احمد عبدالله به شما خبر داد، این حدثکم به این مناسبت است. چون به نحو قرائت است.

س: و النسخة حسنة

ج: بعد نقل می کند بعد می گوید والنسخة حسنة. خوب دقت بکنید. بعضی آمدند گفتند که از این عبارت نجاشی در می آوریم که مثلاً ایشان عبدالله یا احمد را توثیق کرده. هیچ کدام را توثیق نکرده، این نکته فنی را من، حالا دیگر امروز از بحث خارج شدیم.

س: شکل ظاهری را گفتند حسنه یا

ج: نه مضمونش قشنگ است. این نسخه قشنگ است. آن نسخه ای که... پس معلوم شد مرحوم نجاشی یک نسخه از این صحیفه

الرضا داشته

س: حاج آقا کجا اشاره به صحیفه الرضا آمده در این

ج: نیامده

س: پس از کجا می دانید شما

ج: الان چاپ شده به اسم صحیفه الرضا

س: این فقط سند همان کلماتی

ج: خب صحیفه الرضا همین سند است دیگر، همین احمد بن عامر است.

س: یعنی نسخه یعنی مضمون روایت

ج: نه این مجموعه حدیث. مثلاً سنی ها دارند له ان الرضا جزءا، له ان الرضا نسخة، له ان الرضا کراس، این اصطلاحات هست دیگر،

توی خود میزان الاعتدال عده ای هستند.

.....
الان آمدند همین را چاپ کردند، زیدی ها چاپ کردند به اسم نسخه الامام الرضا(ع) در مقابل مسند زید. توی ما شیعیان غالبا چاپ شده صحیفه، این غیر از طب الرضا است، اشتباه نشود. صحیفه الرضا، این صحیفه غیر از فقه الرضا است. این صحیفه الرضا نیست اسمش، همان طور که شما فرمودید عرض کردم اسم انتزاعی است. صحیفه رواه عن الرضا(ع)، نسخه، جزء، کراس، اصلاحات مختلفی دارد.

علی ای حال کیف ما کان این مشهورترین نسخه است و این نسخه نجاشی از همه بهتر است. چرا؟ چون عرض کردم من در کتب اهل سنت دیدم، خود عبدالله ۳۲۴ وفاتش است. معلوم می شود ابن الجندی ایشان را درک کرده است. نجاشی از ابن الجندی از خود عبدالله نقل می کند. خوب دقت بکنید، مرحوم شیخ ایشان را درک نکرده، ابن الجندی را درک نکرده است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین